



جستاری در نقد باورها و دیدگاه‌های معمول دربارهٔ جغرافیای تاریخی و تاریخ یزد تا سدهٔ پنجم هجری

علی یزدانی‌راد^۱

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۷

چکیده

پرداختن به جغرافیای تاریخی و تاریخ یزد در روزگار پیش از اسلام تا ظهور کاکویان یزد در سال ۴۴۶ هجری، کاری دشوار است؛ زیرا گزارش‌های تاریخی بسیار اندکی از یزد در این مقطع در منابع یافت می‌شود. این واقعیت در کنار کمبود پژوهش‌های باستان‌شناختی، سبب شده تا فهم روشنی از تاریخ یزد در این مقطع وجود نداشته باشد و محققان و یزدشناسان و باستان‌شناسان یا به تکرار همین گزارش‌های اندک بسنده نموده‌اند و یا مبتنی بر آن‌ها دیدگاه‌هایی را طرح نموده‌اند که در مواردی فاقد دقت لازم هستند. پژوهش حاضر که پژوهشی است توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر روش کتابخانه‌ای، می‌کوشد تا با بازخوانی مجدد منابع، به نقد گزارش‌ها و دیدگاه‌های رایج دربارهٔ تاریخ یزد (و مشخصاً نام و جایگاه اولیهٔ شهر یزد و ارتباط آن با ایساتیس و کُنه، بانی شهر یزد و ماجرای زندان اسکندر، و نحوهٔ ورود اسلام به یزد و ماجرای شهدای فهرج) پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بعضی از دیدگاه‌هایی که دربارهٔ نام و جایگاه اولیهٔ یزد مطرح شده، فاقد دقت بوده و برآمده از فهم نادرست از گزارش‌های تاریخی موجود هستند. ضمن اینکه بعضی از گزارش‌های موجود دربارهٔ یزد صرفاً روایات عامیانه‌ای هستند که مکتوب شده‌اند و نه یک گزارش دقیق تاریخی.

واژگان کلیدی: یزد، ایساتیس، کُنه، زندان اسکندر، شهدای فهرج.

پرداختن به تاریخ یزد در روزگار پیش از اسلام تا اواسط سده پنجم هجری، چالش بسیار بزرگی است؛ زیرا عملاً در هیچ یک از منابع - اعم از ایرانی و اسلامی، و یا غیر ایرانی (مشخصاً منابع یونانی و رومی) - نمی‌توان روایتی دقیق و تاریخی درباره یزد در این بازه زمانی یافت. حتی نام یزد یا مرکز آن، شهر گتّه، تا پیش از مسالک و ممالک ابن خردادبه (سده سوم هجری) در هیچ منبع شناخته شده دیگری نیامده و نویسندگان معتبری چون یعقوبی^۱، طبری، بلاذری هم ذکری از آن نکرده‌اند. این بی‌خبری از تاریخ یزد، تا ظهور سلجوقیان در ایران و واگذاری حکومت یزد از جانب طغرل به ابومنصور فرامرز پسر علاءالدوله ابوجعفر کالیجار در سال ۴۴۳ هجری ادامه می‌یابد و تنها بعد از این هنگام است که یزد کم و بیش به روشنایی تاریخ قدم می‌گذارد. برای یزد در این بازه زمانی صرفاً دو منبع اصلی در دست است که یکی، مسالک و ممالک اصطخری در سده چهارم هجری است که جغرافیای تاریخی یزد را کم و بیش روشن می‌سازد و مرجع دیگر نویسندگانی است که به جغرافیای یزد پرداخته‌اند (همچون ابن حوقل و ابن بلخی)، و دیگری تاریخ یزد جعفری در سده نهم هجری که روایت‌هایی درباره یزد در این مقطع ارائه می‌دهد که پیش از او در جای دیگری دیده نمی‌شود و بعد از او هم دیگر کسانی که از یزد نوشته‌اند، آن‌ها را با کمی تغییر و تفصیل، تکرار کرده‌اند. البته این روایت‌ها عموماً اسطوره‌ای هستند و واقعیت تاریخی ندارند، اما لاقلاً از این حیث که بیانگر دیدگاه مورخان و مردم یزد راجع به گذشته این سرزمین هستند، اهمیت دارند. در چنین شرایطی، انتظار می‌رود که دانش باستان‌شناسی به یاری مورخان برسد که متأسفانه در این رابطه هم وضعیتی خوبی نداریم؛ از این نظر که بررسی‌های باستان‌شناختی در یزد بسیار محدود و ناکافی هستند و همین بررسی‌های اندک هم معمولاً فاقد دقت لازمه بوده و بیشترشان هم منتشر نشده‌اند و در دسترس نیستند. بنابراین، هنوز تا بازسازی دقیق و کامل تاریخ یزد و بررسی تحولات آن تا سده پنجم هجری راه زیادی در پیش است و پژوهش حاضر نیز هرگز مدعی نیست که در پی روشن نمودن ابعاد مختلف تاریخ یزد در مقطع زمانی یاد شده است. با وجود این، واقعیت این است که پژوهشگران و یزدشناسان و باستان‌شناسان عموماً از همین اندک





اطلاعات موجود هم بهره کامل نبرده‌اند و گاه با نگاهی غیر دقیق به آن‌ها، برداشت‌هایی نادرست را ارائه داده‌اند که چه بسا در میان عموم نیز رواج یافته‌اند. همچنین بعضی از گزارش‌هایی که گاه به عنوان واقعیات تاریخی پذیرفته شده و دائماً بازگو می‌شوند، روایات عامیانه‌ای هستند که مؤلفان تواریخ یزد، آن‌ها را از زبان مردم شنیده و در آثار خود مکتوب ساخته‌اند. البته این روایات عامیانه قطعاً در مطالعات تاریخی و شناخت فرهنگ و نوع نگاه یزدیان قدیم، بسیار ارزشمند هستند و هرگز نباید نادیده گرفته شوند، ولی اینکه به آن‌ها به چشم واقعیات تاریخی نگریسته بشود هم گمراه‌کننده است. این پژوهش می‌کوشد تا با بازخوانی مجدد منابع، باورهای رایج درباره تاریخ و جغرافیای تاریخی یزد در این مقطع را به نقد بگذارد. بدین منظور ابتدا باورها و دیدگاه‌هایی که در رابطه با نام و جایگاه اولیه شهر یزد و ارتباط آن با ایساتیس و ایزاتیخه و کته است، بررسی می‌شود و سپس باورها و روایاتی را که در ارتباط با بنا و بانی شهر یزد است (حکایت زندان اسکندر و نیز نقش یزدگرد در احداث یزد)، و در نهایت، روایت نخستین مواجهه یزدیان با مسلمانان را که در قالب واقعه شهدای فهرج در تواریخ محلی آمده است، به بحث و نقد گذاشته می‌شود.

پیشینه پژوهش

اصولاً اکثر یزدشناسان و مورخان که به تاریخ یزد پرداخته‌اند، بخشی از تحقیق خود را نیز ناگزیر به تاریخ یزد در مقطع مورد نظر این پژوهش اختصاص داده‌اند و از این جهت، پژوهشگرانی چون آیتی (۱۳۱۷)، پویا (۱۳۶۸)، مسرت (۱۳۷۶) و تشکری بافقی (۱۳۷۷)، ۱۳۹۲ و ۲۰۲۰)، نیز به موضوعات مطروحه در پژوهش حاضر پرداخته‌اند و هر کدام دانش یزدشناسی را گامی به پیش برده‌اند. باستان‌شناسانی همچون کاظم‌نژند (۱۳۸۴)، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶) و مرتضایی و میردهقان (۱۳۹۳) نیز با استفاده از داده‌های باستان‌شناختی به برخی از مسائل مدّ نظر در پژوهش حاضر پرداخته‌اند و ابهاماتی را هم در این باره برطرف نموده‌اند؛ گرچه برخی از نتیجه‌گیری‌های آن‌ها قابل پذیرش نیست. به هر حال، پژوهش حاضر ضمن بهره‌گیری از گام‌هایی که دیگران در مسیر یزدشناسی برداشته‌اند، در تلاش است تا از زاویه‌ای نو به این موضوعات بپردازد و نکاتی را که دیگران از آن‌ها غافل مانده‌اند را گوشزد نماید؛ بلکه شناخت ما از تاریخ یزد، گامی دیگر به پیش برده شود.

روش پژوهش

پژوهش حاضر، پژوهشی توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر روش تحقیق کتابخانه‌ای است. البته به شکل محدود و در بخش‌هایی از پژوهش، از بررسی‌ها و مطالعات میدانی برای تکمیل داده‌های کتابخانه‌ای استفاده می‌شود.

موقعیت جغرافیایی ناحیه یزد

«یزد» به مثابه یک نام جغرافیایی، در اکثر متون جغرافیایی اسلامی، به معنی «ناحیه» یزد به کار رفته که مشتمل بر «مدینه» یا شهرهای «کته»، «میبد»، «نائین»، و «فهرج» بوده است. این ناحیه، بزرگ‌ترین ناحیه از نواحی «کوره^۲ اصطخر» محسوب می‌شد که خود فراخ‌ترین و پُر شهرترین کوره از کوره‌های پنجگانه ولایت فارس^۳ بوده است (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۰۰؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۶۶/۲؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۸۷؛ و غیره). بر این اساس، ناحیه تاریخی یزد، با آنچه که امروزه جغرافی دانان دشت یزد / اردکان می‌نامند، انطباق دارد. این دشت از سوی شمال-شمال غربی تا باتلاق یا کویر نمک اردکان - ناین (چاله عقدا یا کویر سیاه‌کوه) و از سوی جنوب-جنوب شرقی تا کفه بهادران امتداد دارد (قبادیان، ۱۳۶۱: ۴۳-۴۸ و نیز نک: تصویر ۱). از میان شهرهای ناحیه یزد، «کته» مرکز یا «قصبه» این ناحیه به شمار می‌رفته است که اصطخری در سده چهارم هجری آن را چنین توصیف می‌کند:

«اما کته که مرکز یزد است؛ شهری است بر کرانه بیابان، و هوای آن خشک و سالم و نیکوست، و مانند شهرهای کوهستانی^۴ فراخ‌نعمت است، و روستاهایی پُر برکت و با محصول فراوان و ارزان دارد، و بیشتر بناهای آن از خشت و گل و با طاق‌های قوسی است، و شهری بارودار و استوار با دو دروازه آهنین دارد که یکی را دروازه «ایزد» و دیگری را دروازه «مسجد» می‌نامند؛ زیرا که نزدیک مسجد جامع واقع شده که در ربض قرار دارد. آب آن از قنوات است و البته نهر آبی هم از ناحیه قلعه^۵ و از قریه‌ای می‌آید که معدن سرب دارد. و آن، سخت خوش و منزّه است و روستاهایی فراخ‌نعمت و پُر برکت دارد که چنان پُر محصول و پُرمیوه هستند که مازاد محصول آن‌ها را به اصفهان و جاهای دیگر می‌فرستند و کوه‌های آن بسیار پُردرخت و پُرگیاه هستند که از آن‌ها به تمام آفاق می‌فرستند.»^۶ (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۵-۱۲۶؛ و نیز بنگرید به توصیفات مشابه از ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۸۰/۲؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۸۷-۲۸۸؛ جعفری، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹؛ کاتب، ۲۵۳۷: ۷).



تا حدّ اصفهان» - و فواصل میان آن‌ها را چنین برشمرد: از رودان تا انار^۸ هجده فرسنگ؛ از انار تا فهرج بیست و پنج فرسنگ؛ از فهرج تا کته پنج فرسنگ؛ از کته تا میبد ده فرسنگ؛ از میبد تا عقدا ده فرسنگ؛ از عقدا تا ناین پانزده فرسنگ؛ و از ناین تا اصفهان چهل و پنج فرسنگ، و مجموعاً هشتاد و سه فرسنگ (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۳۵).

قرار گرفتن ناحیه یزد بر سر شاهراه فارس - خراسان نیز به معنی واقع بودن بر سر راه دو ایالت مهمّ که یکی خاستگاه شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی و مرکز کیش زرتشتی بوده (لااقل در دوره ساسانی)، و دیگری، خاستگاه شاهنشاهی اشکانی و همواره در تاریخ ایران - هم به لحاظ اقتصادی و هم نظامی - اهمیّت فراوانی داشته است. اصطخری منازل «طریق خراسان» از شیراز تا آنجیره - که آخرین نقطه فارس معرفی می‌شود - و فواصل میان آن‌ها را چنین بر می‌شمرد: از شیراز تا زرقان شش فرسنگ؛^۹ از زرقان تا اصطخر شش فرسنگ؛ از اصطخر تا سیوند^{۱۰} چهار فرسنگ؛ از سیوند تا گمبکان^{۱۱} هشت فرسنگ؛ از گمبکان تا دیه - بیست و هشت فرسنگ؛ از دیه‌بید تا ابرقوه دوازده فرسنگ؛ از ابرقوه تا دیه‌شیر سیزده فرسنگ؛ از دیه‌شیر تا دیه‌جوز^{۱۲} شش فرسنگ؛ از دیه‌جوز تا قلعه مجوس^{۱۳} شش فرسنگ؛ از قلعه مجوس تا شهر کته پنج فرسنگ؛ از یزد تا آنجیره شش فرسنگ، و مجموعاً هشتاد فرسنگ^{۱۴} (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۹-۱۳۰؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۸۳ و نیز نک: مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۷۷).

بر این اساس، شهر کته در ناحیه یزد در محلّ تقاطع دو شاهراه فارس - خراسان و ری - کرمان واقع بوده است؛ و این، کاملاً طبیعی و منطقی است که در محلّ اتصال دو شاهراه، شهری شکل بگیرد و توسعه یابد و نقش مرکز و مهم‌ترین شهر ناحیه خود را بازی کند. از طرف دیگر، با دنبال کردن منازل واقع در میان این دو شاهراه، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که نقطه پیوند این دو شاهراه باستانی، جایی جز همین محلّ کنونی شهر یزد نبوده و به عبارتی دیگر، با قاطعیّت می‌توان گفت که کته جایی در محلّ فعلی شهر یزد بوده و در واقع، هسته آغازین شهر یزد حالیه^{۱۵} است. آنچه این موضوع را به تأیید کامل می‌رساند، فاصله میان شهر یزد حالیه با منازل قبل و بعد خود در این دو شاهراه است (یعنی قلعه مجوس و آنجیره در شاهراه فارس - خراسان؛ و میبد و فهرج در شاهراه ری - کرمان) که این فواصل با دقّت زیادی، با فواصلی که اصطخری میان کته و چهار منزل یادشده ذکر

می‌کند، انطباق دارد. بنابراین، دیدگاه آن دسته از پژوهشگران که مکان کته یا شهر یزد را در جایی غیر از مکان فعلی و شناخته شده آن جستجو می‌کنند، لاقلاً با شواهد امروزی، مقرون به صحت نیست.^{۱۶}

در واقع، چنان که بالاتر ذکر شد، جای تردیدی نیست که در جغرافیای تاریخی ایران، یزد پیش از هر چیز نام ناحیه‌ای از کوره اصطخر با مرکزیت شهر کته بوده است که البته تدریجاً نام کته به فراموشی سپرده شده و نام ناحیه، به مرکز آن هم اطلاق می‌شود. این امر، به همراه چند اشاره در متون کهن جغرافیایی که بعضی بد فهمیده و تفسیر شده‌اند و نمونه-ای نیز احتمالاً اشتباه مؤلف یا نسخه‌نویس مربوطه بوده است، برخی را بدین نتیجه رسانده که کته و یزد دو شهر جداگانه بوده و یا حتی اینکه کته مجموعه‌ای از روستاهای اطراف شهر یزد بوده است و نه یک شهر (برای مثال، نک: مرتضایی و میردهقان، ۱۳۹۳: ۱۵۹-۱۷۴)؛ چه برسد به آنکه مرکز ناحیه هم باشد. قدیمی‌ترین اشاره ابهام‌آفرین را در مسالک و ممالک ابن خردادبه می‌یابیم که ضمن برشمردن منازل راه شیراز به نیشابور، به جای کته که معمولاً جغرافی‌نویسان اسلامی ذکر می‌کنند، «مدینه یزد» می‌نویسد؛^{۱۷} اما این لزوماً بدین معنی نیست که منظور او شهری به غیر از کته بوده است یا احیاناً در این هنگام، شهر کته، یزد نامیده می‌شده است. در واقع، «مدینه» در اینجا ضمن اینکه معنی شهر می‌دهد، مفهوم مرکز ناحیه را هم می‌رساند و بدون تردید، مقصود ابن خردادبه از «مدینه یزد»، شهر مرکزی یا اصطلاحاً کرسی ناحیه یزد بوده؛ چنانکه مثلاً «مدینه کرمان»، نخست شهر سیرجان بوده و سپس شهر بردسیر (پایین‌تر را نگاه کنید). ابهام دیگر را در *احسن التّقسیم* می‌یابیم که یزد، کته، عقدا و زرنند را در کنار هم، از شهرهای معروف حاشیه کویر و واقع در اقلیم فارس معرفی می‌کند (مقدّسی، ۱۳۶۱: ۷۱۷/۲)؛ به عبارتی بهتر، گویی یزد و کته را دو شهر جداگانه معرفی می‌کند. چنین گزارشی منحصر به همین فقره از *احسن التّقسیم* است و در دیگر متون جغرافیایی دیده نمی‌شود و طبیعتاً دلیلی ندارد که همه دیگر شواهد را نادیده بگیریم و بر این روایت تکیه کنیم؛ خصوصاً با توجه به این نکته که در دل این روایت، خطای فاحشی دیگری هم نهفته است و آن اینکه زرنند را شهری در فارس معرفی کرده، در حالی که همواره بخشی از کرمان به شمار می‌رفته است. مسأله دیگری که این ابهامات را بیشتر





دامن زده است، طرح فرضیاتی است که براساس آن‌ها، شهرهای «ایزاتیخه» و یا «ایساتیس» را که متون یونانی و رومی معاصر با دوره اشکانیان، از آن‌ها نام برده‌اند، همان شهر یزد و آن اسامی را بیانگر نام کهن یزد یا صورتی از واژه یزد به مثابه نام جغرافیایی یک شهر می‌دانند. و بدین ترتیب، مدعی وجود شهری به نام یزد - و متفاوت از کته - در روزگار اشکانی هستند. اما حکایت این ایزاتیخه و ایساتیس چیست؟

حکایت یزد، ایزاتیخه و ایساتیس

در متون و اسناد پیش از ظهور اسلام - اعم از ایرانی یا غیر ایرانی - اشاره‌ای به واژه یزد یا صورت‌های مشابه آن، به مثابه یک نام جغرافیایی، نشده است؛ البته دو واژه «ایزاتیخه»^۱ و «ایساتیس»^۲ در متون جغرافی‌نویسان یونانی و رومی، بحث‌هایی را در باب انطباق آن‌ها با شهر یا ناحیه یزد در پی داشته است. واژه ایزاتیخه را از جغرافیای بطلمیوس داریم که اثری متعلق به سده دوم میلادی و به زبان یونانی است؛ در این کتاب، بطلمیوس از مردمانی صحراگرد به نام ایزاتیخه سخن می‌گوید که در جنوب «بیابان کرمان» (= دشت کویر) صاحب مراتعی بوده‌اند (پتولمی، شماره ۶)^۳. گویا نخستین بار، ژان باتیست بورگینیون دانویل^۴ (۱۸)^۵ جغرافی‌دان و نقشه‌نگار فرانسوی در سده هجدهم میلادی، امکان انطباق ایزاتیخه با یزد را مطرح می‌کند (بنگرید: کریستنسن، ۲۸۸، یادداشت ۲۱)^۵. به تبع او، محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه، مورخ و جغرافی‌دان ایرانی که به زبان فرانسوی مسلط بوده و در پاریس با جغرافی‌دانان فرانسوی حشر و نشر داشت، نیز همین فرضیه را در اثر خود موسوم به *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، تکرار می‌کند: «ایزاتیخه: گویند اسم قدیم شهر یزد بوده» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۸۰). البته او در این مورد ذکری از مرجع خود نمی‌کند، ولیکن سیاق کلی اثر و اهمیتی که اعتمادالسلطنه برای دانویل قائل است (نک: همان: ۵۶) و ارجاعات مکرری که در سراسر متن به دانویل می‌دهد، ناگزیر ما را بدین نتیجه می‌رساند که در این مورد نیز نگاه او به دانویل بوده است، گرچه در نهایت، نظر خود او این است که ایزاتیخه با «ایزدخواست» منطبق است (همان: ۸۰). به هر حال، برخی از پژوهشگران معاصر

1- Isatichae
2- Issatis
3- Ptolemy

4- Jean Baptiste Bourguignon d'Anville
5- See: Christensen



ایرانی نیز به تبع اعتماد السلطنه، به این فرضیه اشاره نموده‌اند، هرچند که لزوماً آن را تأیید نکرده‌اند (نک: پویا، ۱۳۶۸: ۴۹؛ تشکری، ۱۳۹۲: ۳۵). اما واقعیت این است که حتی اگر واژه ایزاتیخه، ارتباطی هم با ناحیه یزد داشته باشد، لزوماً به معنای انطباق آن با شهر یزد نیست؛ زیرا خود بطلمیوس هم اصولاً از آبادی یا شهری به نام *ایزاتیخه* سخن نمی‌گوید، بلکه از مردمانی بدین نام صحبت می‌کند که صحراگرد بوده‌اند، و نه یکجانشین و یا شهرنشین.

واژه دیگر، *ایساتیس* است که امروزه هم بعضی از پژوهشگران تاریخ یزد و هم بسیاری از مردمان یزد، آن را نام کهن شهر یزد می‌پندارند. این واژه را در دانشنامهٔ تاریخ طبیعی اثر پلینی مهتر، نویسندهٔ رومی، می‌یابیم که در سدهٔ یکم میلادی و به زبان لاتین نگاشته شده است. در این کتاب، پلینی از دو شهر پارتی به نام‌های *کالیوپ*^۱ و *ایساتیس* سخن می‌گوید که هر دو در ناحیهٔ *خوار* (Choara or Choarene) که پلینی آن را خرم‌ترین و دلپذیرترین ناحیهٔ پارت می‌داند، واقع شده‌اند (پلینی، شماره ۱۷)^۲. ظاهراً نخستین بار مارکوارت، خاورشناس آلمانی است که بر پایهٔ بررسی‌های ریشه‌شناختی این دو واژه، احتمال می‌دهد که *ایساتیس* همان یزد باشد (مارک وارث، ۱۸۹۵: ۲۶۶۹)^۳. اما واقعیت این است که اگر هم احیاناً این دو واژه دارای ریشهٔ یکسانی باشند (یعنی هر دو از ریشهٔ ایرانی *yaz* به معنی ستودن)، باز دلیلی بر انطباق این دو شهر بر یکدیگر نیست؛ زیرا اولاً آنچنان که خود پلینی می‌گوید، *ایساتیس* بر صخره‌ای بوده است (پلینی، شماره ۱۷)، در حالی که یزد در یک دشت و بر کرانهٔ کویر است. ثانیاً ناحیهٔ *خوار* که بسیاری از جغرافی‌نویسان یونانی و رومی از آن با ذکر جزئیات یاد کرده‌اند، به احتمال زیاد همان ناحیهٔ *خوار*، مذکور در آثار جغرافی‌نویسان مسلمان است که بر سر شاهراه ری به خراسان قرار داشته و در حال حاضر، بیشتر با نام گرمسار - واقع در استان سمنان - شناخته می‌شود (بنگرید: اسمیت، ۱۹۹۱: ۴۹۵-۴۹۶)^۴. بنابراین، نمی‌توان *ایساتیس* و یزد را با یکدیگر منطبق ساخت.

1- Calliope
2- Pliny
3- Markwart

4- Pliny
5- See: Schmitt



اصطخری در چند جا، کَته را «حومه یزد» معرفی کرده است^{۱۹} و چنین توصیفی سبب شده تا در میان بعضی از پژوهشگران این تصور ایجاد شود که کَته، روستا یا مجموعه‌ای از روستاها در حاشیه شهر یزد بوده و حتی آن را با دهستان رستاق امروزی در شهرستان اشکذر نیز منطبق سازند (نک: مرتضایی و میردهقان، ۱۳۹۳: ۱۷۲) و گاه در تأیید سخن خود، این نکته را اضافه می‌کنند که در متون جغرافیایی کَته، قصبه یزد معرفی شده است^{۲۰} و از آنجا که قصبه هم به آبادی بزرگ مرکب از چند ده اطلاق می‌شود - و نه یک شهر - (همان: ۱۶۸)، پس لاجرم شهر اصلی ناحیه یزد، شهر یزد بوده است و کَته، مجموعه‌ای از روستاها و در حکم حاشیه و حومه این شهر بوده است. اما چنین استنتاجی قطعاً نادرست است و بارها در متون جغرافیایی، کَته شهر یا مدینه اصلی ناحیه یزد معرفی می‌شود و اصطخری - که نوشتار او در باب فارس و اصطخر مرجع دیگر جغرافی نگاران است - صراحتاً کَته را به مثابه یک شهر دارای «حصن و ربض» معرفی می‌کند (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۱۶) و آن را بهترین («اجل») شهرهای واقع در سوی خراسان کوره اصطخر می‌داند.^{۲۱} در واقع لفظ قصبه در متون جغرافیایی عموماً به معنی مرکز، کرسی و یا حاکم‌نشین یک ناحیه یا کوره یا حتی یک ایالت به کار می‌رود؛ چنانکه کارزین، قصبه کوره قباد خرّه (همان: ۱۲۵)، شیراز قصبه فارس (همان: ۹۷) و قائن قصبه قهستان (همان: ۲۸۳) معرفی می‌شود و قس علی هذا. البته گاه به جای واژه قصبه، لفظ مدینه هم به کار می‌رود که این مدینه دیگر صرفاً به معنی شهر نیست، بلکه به معنی شهری است که مرکز یا کرسی یک ناحیه یا کوره یا حتی ایالت به شمار می‌رود؛ چنانکه گور مدینه اردشیر خرّه (همان: ۹۷)، شهر اصطخر مدینه کوره اصطخر (همان)، سیرجان مدینه کرمان (همان: ۱۳۱) معرفی می‌شوند و قس علی هذا. واژه «حومه» نیز در متون جغرافیایی و مشخصاً در مسالک و ممالک اصطخری، به معنای متداول فارسی که حاشیه و اطراف و روستاهای پیرامون یک شهر است، به کار نرفته بلکه مفهوم مرکزیت یک ناحیه را می‌رساند و در واقع اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، به معنی «اجل» یا بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای یک ناحیه است.^{۲۲} به عبارتی دیگر، اگر «قصبه» دلالت بر مرکزیت دارد، «حومه» دلالت بر مهم‌ترین و شاخص‌ترین شهر یک ناحیه دارد؛ زیرا گاه ممکن است



قصبه باستانی یک ناحیه یا ولایت، به اهمیت شهر دیگری در همین ناحیه یا ولایت نباشد اما عنوان قصبه را به عنوان میراث دوران کهن حفظ کرده باشد؛ چنان که قصبه اردشیر خرّه، شهر گور است اما مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهر آن در روزگار اسلامی، شهر شیراز به شمار می‌رود. لذا آنجا که اصطخری می‌گوید: «و من أجل المَدَن التي بكورة اصطخر ممّا يلي خراسان كَته و هي حومه يزد» (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۵)، مقصود او اینست که کَته - که پیشتر آن را قصبه یا مرکز ناحیه یزد معرفی کرده بود - در عین حال، بهترین و مهم‌ترین شهر این ناحیه هم هست، نه اینکه حومه و حاشیه شهر یزد باشد. و از همین روست که اصطخری تُرشیز را حومه ولایت پُشت در قُهستان معرفی می‌کند (همان: ۲۳۷) و می‌دانیم که تُرشیز، به مثابه انبار خراسان، شهر اصلی ولایت پُشت یا بوشت بوده است (نک: لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۷۹).

بنابراین تا اوایل سده ششم - یعنی زمانی که ابن بلخی *فارسنامه* را می‌نگاشت - «یزد»، نام ناحیه‌ای از نواحی کوره اصطخر به شمار می‌رفت و «کَته»، مرکز (= قصبه) و مهم‌ترین شهر (= حومه) این ناحیه بود و در این باب ظاهراً هیچ ابهام و تردیدی در میان جغرافی - دانان وجود نداشت. اما از سده هفتم هجری خَلط یزد و کَته آغاز شده و یزد همچون شهری معرفی می‌شود؛ برای مثال، یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶ ق.). ذیل مدخل «یزد» می‌نویسد: «مدینه متوسطة بين نيسابور و شیراز و أصبهان معدودة في أعمال فارس ثم من كورة إصطخر و هو اسم للناحية و قصبته يقال لها كَته»^{۲۴} (حموی، ۱۹۹۵: ۵ / ۴۳۵). البته در پایان عبارت خود حموی تأکید می‌کند که یزد نام ناحیه، و کَته قصبه آن است. هم او کمی قبل‌تر نیز کَته را مدینه یا مرکز ناحیه یزد معرفی کرده و همان عبارت اصطخری را در وصف آن می‌آورد: «کَته بتخفيف التاء موضع بفارس و هي مدينة كورة يزد من كورة إصطخر، قال الإصطخري: و من أجل المدن التي تكون بكورة إصطخر مما يلي خراسان كَته، و هي حومة يزد» (حموی، ۱۹۹۵: ۴ / ۴۳۸). چندی بعد، قزوینی (ح ۶۰۵ - ۶۸۲ ق.). یزد را نه ناحیه بلکه صرفاً شهری از ولایت فارس معرفی می‌کند (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۳۹) و در اثرش هیچ نامی از کَته نمی‌برد. در واقع در این روزگار، «یزد» به عنوان یک ناحیه، نام خود را به قصبه یا مدینه ناحیه می‌دهد و کَته تدریجاً به فراموشی سپرده می‌شود و از این هنگام، «یزد» علاوه بر اینکه



نام ناحیه است، نام شهر هم هست و حتی وجه شهر بودنش بر ناحیه بودنش برتری دارد. نمونه‌های دیگری هم هست که در آن‌ها، نام یک ناحیه و یا ایالت بر قصبه یا مدینه یا کرسی آن ناحیه و یا ایالت نهاده شود؛ شاخص‌ترین آن‌ها، مورد کرمان است که در آغاز صرفاً نام ایالت کرمان بود که مدینه یا کرسی آن، شهر سیرجان بود اما در دوران آل بویه شهر بردسیر (گواشیر)، کرسی جدید ایالت کرمان شده و مدینه کرمان یا به اختصار کرمان نامیده می‌شود و تدریجاً نام قدیم را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (نک: لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۲۵-۳۲۶). در این میان، اگر کسانی چون حافظ ابرو در سده نهم هجری همچنان کثه را قصبه ناحیه یزد معرفی می‌کنند،^{۲۵} نه بدین سبب است که نام کثه همچنان در ناحیه یزد، زنده و معمول بوده؛ بلکه بدین علت است که نویسنده عیناً در حال تکرار عبارات اصطخری است.

کثه به مثابه زندان اسکندر یا ذوالقرنین

به همین ترتیب، زمانی که جعفری در سده نهم هجری دست به کار نگارش تاریخ یزد می‌شود، کثه دیگر حتی در میان مردم یزد هم نامی معمول نیست؛ بلکه همگان مرکز ناحیه یزد را با همان نام «یزد» می‌شناسند. با وجود این، تاریخ‌نگاران محلی یزد و پیش از همه آن‌ها، جعفری، را چاره‌ای نبود جز اینکه توضیحی برای نام کثه که بارها در متون جغرافیایی-نگاران پیشین ذکر شده، و ارتباط آن با «شهر یزد» بیاورند. مسائلی که این تاریخ‌نگاران در این رابطه باید پاسخ دهند، عبارتند از اینکه کثه چیست و کجاست؟ در چه زمانی احداث شده؟ و چه کسی آن را احداث کرده؟ و احیاناً چه هدفی را از احداث آن دنبال می‌کرده است؟ پاسخ‌های این تاریخ‌نگاران نسبتاً ساده و قابل پیش‌بینی است؛ «کثه اول عمارت یزد است» که اسکندر مقدونی در جریان تهاجم به ایران و ضمن رفتن از فارس به خراسان، در «سر بیابان خراسان»، آنجا «که اکنون شهر یزد است»، آن را بنا نمود تا زندانی باشد بزرگان ایران را که علیه او توطئه‌ای ناکام کرده بودند تا دیگر از سوی ایشان، فتنه‌ای برنخیزد. هم خود اسکندر، «این عمارت را کثه نام نهاد» که آن را «زندان ذوالقرنین» هم می‌خوانند (نک: جعفری، ۱۳۸۴: ۲۶-۲۷؛ کاتب، ۲۵۳۷: ۲۳-۲۵؛ مستوفی، ۱۳۸۵: ۱۰/۱-۱۲). کاتب و مستوفی بافقی فراتر هم می‌روند و مدعی می‌شوند که کثه اصولاً لفظی یونانی و به معنی زندان است و همچنین درصدد بازبازی چاهی که ظاهراً محبس «اکابر عجم» بوده است، بر می‌آیند و به



نقل از روایانی ناشناس، بقایای آن چاه را «داخل شهر به موضع شهرستان» و در نزدیکی «مدرسه دو مناره» باز می‌یابند (کاتب، ۲۵۳۷: ۲۴؛ مستوفی، ۱۳۸۵: ۱۱/۱). این «مدرسه دو مناره» گویا همان مدرسه ضیائییه است که در سال ۶۳۱ هجری قمری و توسط عارف نامی ضیاءالدین حسین رضی، در محله *فهادان* (= «شهرستان») بنا شده است و در میان حیاط آن، حفره‌ای است به قطر حدوداً دو متر است که به سردابی با عمق تقریبی پنج متر منتهی می‌شود و ظاهراً تاریخ‌نگاران مزبور و مردم، آن را زندان اسکندر تشخیص داده‌اند.

بدون شک روایت فوق که احداث کتّه را به اسکندر می‌دهد، فاقد هرگونه جنبه تاریخی است. در واقع، می‌توان متصور شد آنچه که سبب شده تا روایان این روایت، در بازشناسی بانی کتّه، به سراغ اسکندر بروند، شهرتی است که اسکندر در تاریخ - به درستی یا به نادرست - در مقام یک شهرساز بزرگ پیدا کرده است و شهرهای بسیاری به نام او گره خورده‌اند (بنگرید: لریچه، ۱۹۸۵: صص ۸۳۱-۸۳۰)^۱. از سوی دیگر، بیت معروف حافظ که در آن شیراز را به *ملک سلیمان* و یزد را به *زندان سکندر* تشبیه می‌کند^{۲۶} - و کاتب و مستوفی هم آن را ذکر کرده‌اند (کاتب، ۲۵۳۷: ۲۴؛ مستوفی، ۱۳۸۵: ۱۱/۱) - نیز در پیدایش و یا تقویت این روایت نقش داشته است. به عبارتی دیگر، بیش و پیش از اینکه حافظ تحت تأثیر روایت‌هایی باشد که یزد را *زندان سکندر* یا *ذوالقرنین* معرفی می‌کنند، روایت‌های مزبور تحت تأثیر بیت کذایی حافظ پدیده آمده و یا رواج یافته‌اند.

به هر حال، برخی از پژوهشگران معاصر، به تصور خود حقیقتی در روایت فوق یافته‌اند و واژه کتّه را با واژه یونانی *کاتوئیکیا*^{۲۷} مقایسه کرده و این احتمال را مطرح می‌کنند که کتّه همان شکل تحریف‌شده کاتوئیکیا است (برای مثال، نک: پویا، ۱۳۶۸: ۵۹-۷۹) که با توجه به توضیحات بالا، چنین تصویری نادرست است. در واقع، اگر قرار باشد که ریشه و معنای واژه کتّه را بیابیم، بهتر است که آن را با «کده»، «کند/قند»، «کت» و «کث» مقایسه کرد که مانند پسوندی در پایان بسیاری از اسامی جغرافیایی - به ویژه در ماوراءالنهر - آمده‌اند^{۲۸} و مفهومی چون آبادی و محلّ ساخت و ساز و سکونت را می‌رسانند، و البته ریشه ایرانی دارند (نک: تشکری، ۲۰۲۰: ۷۶/۱).

یزد و یزدگرد ساسانی

در مرحله بعد تاریخ‌نگاران محلی باید همان پرسش‌هایی مرتبط با کته را در باب یزد نیز پاسخ گویند. ظاهراً در این رابطه، کار آن‌ها ساده‌تر بوده است؛ زیرا با نامی آشنا مواجه هستند که از قضا تنی چند از شاهان ساسانی - که به هر حال، مورخان مورد نظر اطلاعات تاریخی نسبتاً خوبی راجع به آن‌ها داشته‌اند (نسبت به دوران ماد و هخامنشی و اشکانی) - بدین نام یا ترکیبی از آن، نامیده می‌شدند. بنابراین کاملاً طبیعی است اگر ایشان آغاز بنای یزد را به ساسانیان و مشخصاً به یکی از یزدگردهای ساسانی نسبت بدهند و احیاناً توسعه آن را هم به دیگر افراد خاندان ساسانی و یا سرداران ایشان نسبت بدهند، مگر در ارتباط با مکان‌ها و محلاتی که تصویری دقیق و تاریخی از شکل‌گیری و توسعه آن‌ها داشتند که این قسم مکان و محلات عموماً مربوط به دوران آل کاکویی یزد (سده پنجم هجری) به بعد هستند.

بر این اساس، جعفری شهر یزد را نتیجه توسعه عمارت کته می‌داند که به فرمان یزدگرد بن بهرام (یزدگرد دوم) صورت یافت. جعفری احداث دیگر آبادی‌ها و روستاهای مجاور یزد را نیز به جانشینان او نسبت می‌دهد:

«چون به کته رسید آب و هوای کته وی را موافق آمد. گفت: نذر کردم که این مقام را شهری سازم به نام یزدان. بنایان ممالک را جمع کردند و منجمان به طالع سنبله یزد را بساختند. قصور و دیوار و بازار و حمام و آتش‌خانه عالی بنا کردند ... و چون یزدگرد وفات کرد، مملکت به پسر او فیروز رسید، [و او] فیروزآباد رستاق را بساخت ... چون مملکت بلاش بگرفت و برادرش قباد بن فیروز نزد ترکان رفت و از خاقان مزد طلیید و لشکر ترکان به مداین آورد جهت محاربه. بلاش چون به در مداین رسید به طاعون بمرد و قباد مملکت بگرفت. ... و [قباد] قصبه عالی در حوالی میبد بساخت و درختان خرما بسیار بنشانید و نهری روان کرد و آن قصبه را هفتادر نام نهاد و مجوس را آن مقام به مثابه کعبه مسلمانان بود. و قباد بفرمود که فهرج و هرافت^{۲۹} را بساختند. و چون قباد درگذشت و مملکت بعد از قباد به انوشیروان رسید، یزد را به اقطاع به دختر خود مهرنگار داد. [و] مهرنگار از بغداد مقنیان بیاورد و نهر بغداد را بیرون آورد و مهرجرد^{۳۰} بساخت و قلعه و آتشخانه و باغستان



۴۰

سال اول، شماره ۴
زمستان ۱۳۹۸

جستاری در نقد باورها و دیدگاه‌های معمول درباره جغرافیای تاریخی و ...

و بساتین در ولایت میبد و مهرجرد بساخت. و چون انوشیروان درگذشت هرمز [پسرش]، خورمیز^{۳۱} بساخت» (جعفری، ۱۳۸۴: ۲۹-۳۱).

کاتب و به تبع او مستوفی نیز همین روایت را در باب شکل‌گیری شهر یزد و محلات آن، و قریه‌ها و قصبه‌های وابسته به آن تکرار می‌کنند؛ ولیکن با تفصیل بسیار بیشتر و البته با بعضی تفاوت‌ها.^{۳۲} از جمله این تفاوت‌ها، این است که کاتب و مستوفی، یزدگرد اول یا همان یزدگرد بزه‌کار^{۳۳} را بانی شهر یزد می‌دانند و البته نام آغازین او را شاپور ذکر می‌کنند که چون در ضمن سفر به خراسان برای درمان خون دماغ شدنش، در ولایت کته^{۳۴} فرود آمد و در اینجا اندکی از شدت بیماری کاسته شد، گفت که «این زمین مبارک است، من اینجا شهری سازم» و در همین جا «به خدا بازگردید و توبه کرد» و چون یزد را «به نام یزدان می‌ساخت، آن را یزدان‌گرد نام نهاد و اسم او که شاپور بود به یزدگرد مشهور شد و این خطّه به یزد مشهور گشت» (نک: کاتب، ۲۵۳۷: ۲۹-۳۰؛ مستوفی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۴). به عبارتی بهتر، یزد نام خود را بر یزدگرد نهاده است و نه بالعکس! به هر صورت، از منظر تاریخ یزد در روزگار پیش از اسلام، روایت کاتب و مستوفی هم - علی‌رغم تفصیل آن نسبت به روایت جعفری - بیش از روایت جعفری سودمند نیستند و نکته‌ای راهگشا ندارند. در واقع، کاتب و مستوفی همان روایت جعفری را در دل وقایع و رویدادهای تاریخی روزگار ساسانی که در متون معتبری همچون تاریخ طبری آمده‌اند و طبیعتاً در دسترس ایشان بوده‌اند، ذکر می‌کنند تا وجه تاریخی کارشان را بیشتر کنند و روایات اسطوره‌ای و احتمالاً عامیانه خود در باب یزد پیش از اسلام را معقول‌تر جلوه دهند و چه بسا در دل روایت‌های تاریخی پنهان سازند.

نخستین مواجهه یزدیان و مسلمانان؛ واقعه شهدای فهرج

تواریخ محلی یزد، پایان روزگار ساسانی در یزد و ورود اسلام به این ناحیه را در قالب واقعه شهدای فهرج روایت کرده‌اند. براساس این روایت که نخستین بار در تاریخ یزد دیده می‌شود (نک: جعفری، ۱۳۸۴: ۳۱) و سپس به شکل مفصل‌تری در دیگر تواریخ محلی یزد آمده است (نک: کاتب، ۲۵۳۷: ۴۶-۵۲؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۴)، یزدگرد پس از فتوحات مسلمانان در قادسیه و جلولاء و نهاوند، و پس از مدتی سرگردانی در همدان و فارس و





اصفهان، نهایتاً به یزد پناه می‌آورد؛ اما چون سپاه اسلام را همچنان در تعقیب خود می‌بیند، به ناچار یزد را ترک گفته و راه خراسان را در پیش می‌گیرد.^{۳۵} سپاه اسلام به دنبال یزدگرد متوجه خراسان شدند اما در «ریگ شتران» (کویر رباط خان) که در بیابان طبس است، راه را گم می‌کنند و جمعی از ایشان از تشنگی هلاک شده و سایرین نیز از هم پراکنده می‌شوند. گروهی از آن‌ها که در میان‌شان صحابه و تابعین نیز بودند، پس از مدتی سرگردانی و تحمل سختی و مشقت، سرانجام در حدود فهرج از ریگ بیرون آمده و اهل فهرج را به اسلام دعوت می‌کنند. اما اهل فهرج پس از مشورت با همسایگان خود، یعنی ساکنان فرافتر و خویدک، به جای قبول اسلام، بر ایشان شیبخون می‌زنند و بسیاری از آن‌ها را به قتل می‌رسانند و از آن جمله: «حُوَیْب بن هانی خواهرزاده حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام»، «وحشی قاتل حمزه سید الشهداء»، «عبدالله بن عمر خطّاب»، و «عبدالله تمیمی صاحب رایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام».

البته بر روایت فوق، اشکالات و ابهامات بسیاری وارد است که پذیرش آن را به عنوان یک واقعیت تاریخی، سخت دشوار می‌سازد؛ نخست اینکه در هیچ یک از متون معتبر تاریخی - از قبیل تاریخ طبری، فتوح البلدان بلاذری، فتوح ابن اعثم کوفی و غیره - هیچ اشاره‌ای به این روایت نشده است. در واقع، اولین بار این روایت را در تاریخ یزد جعفری می‌بینیم که بعداً در دیگر تواریخ محلی یزد و معمولاً با جزئیاتی بیشتر تکرار می‌شود. دیگر آنکه مسلمانانی که به عنوان شهید در این واقعه نام برده می‌شوند، اصولاً یا وجود تاریخی ندارند - همچون حُوَیْب بن هانی^{۳۶} و عبدالله تمیمی - یا مرگ آن‌ها به شکلی دیگر و در جایی دیگر رخ داده است؛ برای مثال، نویسنده طبقات الکبری (۱۶۸-۲۳۰ ق.)، درباره وحشی می‌نویسد که «او به شام کوچ کرد و ساکن حُمص شد و اعقاب او تا امروز [یعنی سده سوّم هجری] در حُمص باقی‌اند» (ابن سعد کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ۷/ ۴۲۷) و ادامه می‌دهد که در همین حُمص، «برای باده‌نوشی تازیانه خورد» (همان: ۴۲۸). مرگ وحشی نیز به سبب افراط در شرب خمر گزارش شده است (ابن اثیر، ۱۴۰۹ ق: ۴/ ۶۶۴). در واقع، هیچ سخنی از حضور وحشی در ایران و مشارکت او در فتح ایران و تعقیب یزدگرد نیست. همچنین، عبدالله بن عمر بن خطّاب که مردی پرهیزگار و از راویان معتبر حدیث بود در سال ۷۴ یا



۷۳ هجری و در سن بالای هشتاد سالگی به علت عفونت زخمی که بر اثر تماس نوک مسموم نیزهٔ یکی از سربازان حجاج بن یوسف در ازدحام جمعیت زائرین حج در راه بازگشت از عرفات به پایش خورده بود، در همان مکه درگذشت (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق: ۳/ ۲۴۰-۲۴۱).

اشکال سوّم هم اینکه هیچ متن معتبر تاریخی، حضور یزدگرد در یزد و یا گریز او از راه یزد به خراسان را تأیید نمی‌کند؛ بلکه براساس این متون و به‌ویژه فتوحات، مسیر گریز یزدگرد در برابر سپاه اسلام را می‌توان چنین ترسیم نمود: مدائن، خلوان، اصفهان، اصطخر، کرمان، سیستان، و خراسان (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۳-۴۴۴)،^{۳۷} و در این صورت، بحث حضور یزدگرد در یزد و همچنین گذر او از راه یزد به خراسان منتفی می‌شود.^{۳۸} بنابراین، سرگردانی مسلمانان در ریگ شتران و سر در آوردن آن‌ها در فهرج هم پشتوانهٔ تاریخی ندارد. البته اگر قائل به هسته‌ای تاریخی در دل این روایت اسطوره‌ای باشیم، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که مسلمانان در جریان تعقیب یزدگرد که قصد گذر از کرمان به سیستان را داشت، نه در فهرج کذایی یزد، بلکه در فهرج کرمان- که آن نیز در مرز کویر بود و در واقع، واپسین آبادی کرمان در مسیر رفتن به سیستان و قبل از ورود به کویر لوت بود (نک: لسترچ، ۱۳۷۷: ۳۵۱)، بنا به دلایلی نامشخص که احتمالاً دشواری‌های معمول گذر از کویر توأم با عدم آشنایی با این مسیر کویری بوده، به مشکل برخورد و از ادامهٔ راه و تعقیب یزدگرد بازماندند. در واقع، گزارشی از ابن اعثم موجود است که شاید اشاره‌ای به این موضوع باشد؛ وی یه دنبال روایت تعقیب یزدگرد و فرار او از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر، از فتح همهٔ نواحی کرمان به دست ابوموسی اشعری سخن می‌گوید و بلافاصله می‌افزاید که چون ابوموسی به مرز بیابان خراسان («حدّ مفازه خراسان») رسید، در آنجا مستقر شده و خمس غنایم به دست آمده از فارس و کرمان را همراه با نامه‌ای به نزد عمر فرستاد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ۸/ ۳۱۹). می‌توان احتمال داد که این مرز بیابان خراسان، همان فهرج کرمان است و استقرار ابوموسی در اینجا نه از روی اختیار، بلکه از سر اجبار و احتمالاً به سبب وقوع یک ناکامی در مأموریت تعقیب یزدگرد که کرمان را به مقصد سیستان ترک می‌گفت، بوده است. در این رابطه، جالب است که چون نامهٔ ابوموسی به عمر می‌رسد، خلیفه به ابوموسی پاسخ می‌دهد



که «ما را به خراسان حاجتی نیست» و از وی می‌خواهد که از رفتن به خراسان پرهیز کند، و در ادامه آرزو می‌کند که کاش میان مسلمانان و خراسانیان، «کوه‌ها از آهن و دریاها از آتش بودی و هزار سدّ چون سدّ یاجوج و مأجوج بودی!» (همان). شایان ذکر است که جغرافی‌نویسان مسلمان معمولاً سیستان را همچون قهستان از توابع خراسان شمرده‌اند (نک: لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۷۷) و مقصود ایشان از بیابان یا مفاز خراسان نیز سراسر کویر مرکزی ایران بوده است (نک: اصطخری، ۲۰۰۴: ۲۲۷).

البته این امکان هم وجود دارد که واقعهٔ شهدای فهرج فاقد هرگونه واقعیت یا هستهٔ تاریخی باشد. در واقع تاریخ‌نگاران محلی بیش از دیگر مورّخین - اعمّ از تاریخ‌نگاران عمومی، سلسله‌ای، و یا ملل و نحل‌نویس‌ها - خود را ملزم به روشن ساختن پیشینه و توضیح چیستی و چرایی همهٔ پدیده‌های اجتماعی مرتبط با جامعهٔ مورد نظر خود می‌دانند. از جملهٔ این پدیده‌ها، زیارتگاه‌ها و فضاهای مقدّس و مذهبی هستند که بسیاری از آن‌ها اصولاً هیچ ریشهٔ اسلامی ندارند؛ بلکه یا میراثی از روزگار پیش از اسلام هستند و یا بازتاب‌دهندهٔ باورهای مردمی - فارغ از دین و مذهب اسمی و رسمی ایشان - هستند. یکی از این زیارتگاه‌ها چاه چهل‌دختران فهرج است که از نگاه تاریخ‌نگاران محلی یزد، محلّ پناه گرفتن و پنهان شدن گروهی از زنان و دختران و اطفال سپاهیان مسلمان بود که چون در جریان واقعهٔ شهدای فهرج، خود را در معرض هتک حرمت احتمالی از سوی اهالی فهرج و هم‌پیمان‌های ایشان می‌دیدند، خود را به درون آن افکندند و «آن معصومان در کنف عصمت حقّ تعالی پنهان ماندند» (کاتب، ۲۵۳۷: ۴۹-۵۰). اما واقعیت این است که چنین چاه‌های مقدّس و یا چهل‌دختران‌ها^{۳۹} در سراسر ایران - و بلکه در سراسر ایران فرهنگی - دیده می‌شوند و باورها و سنت‌های محوری مرتبط با آن‌ها، کم و بیش در تمام موارد یکسان است. برای مثال، در عموم چهل‌دختران‌ها، سخن از تنی چند از زنان و دختران پاکدامن است که برای حفظ عفت و پاکدامنی خود که در معرض هتک حرمت بیگانگان مهاجم قرار گرفته است، به خداوند پناه می‌برند و خداوند آن‌ها را از دید بیگانگان مزبور پنهان می‌دارد. همچنین است سنت‌های مرتبط با چاه‌های مقدّس که از فراگیرترین آن‌ها، نیت حاجت کردن و سنگریزه به چاه افکندن است و از این روی، کاتب در باب چاه فهرج می‌نویسد:



«اکنون بر سر آن چاه مردم به زیارت روند و بوی خوش بر آتش نهند و حاجت طلب کنند و بیشتر حاجت روا شود، و بعضی نیت حاجت کنند و سنگریزه در چاه اندازند؛ اگر از چاه آواز غریدن به گوش آید حاجت روا باشد و اگر آن حاجت روا نشود هیچ آواز بیرون نیاید» (همان: ۵۰).

در عین حال، این نکته قابل توجه است که به احتمال زیاد پیش از اینکه تاریخ‌نگاران محلی دست به کار ساخت و پرداخت روایت‌هایی از این قبیل برای توجیه قداست یک فضا یا مکان برآیند، خود مردم محلی زودتر دست به کار شده و سنت‌های کهن خود را با رنگ و بوی اسلامی حفظ نموده و به نسل‌های بعد منتقل ساخته‌اند؛ به عبارتی دیگر، بسیاری از این روایت‌ها، روایت‌های محلی و مردمی هستند و تاریخ‌نگاران بیشتر ثبت‌کننده و ناقل آن‌ها هستند که البته گاه با تکیه بر دانش تاریخی خود، اندک دست‌کاری‌هایی هم در این روایت‌ها صورت داده‌اند تا این روایات هر چه بیشتر عقلانی جلوه کند تا مبدا متهم به نقل اوهام و خرافات شوند.

به هر صورت، دنبالهٔ روایت فوق از انتقام‌ستانی متعاقب مسلمانان از اهالی فهرج و ورود اسلام به یزد سخن می‌گوید: «چون زمان عثمان شد، لشکری با سعید پسر خود و قثم ابن عباس به طرف نسابور فرستاد و جزیه مقرر کردند و بازگردیدند و به یزد آمدند. اهل آن دیار به اسلام آمدند و لشکر به جانب فهرج بردند و قتل زیاد کردند و قوم تازیان و بنی تمیم در یزد مقیم شدند و تمام مجوسان ولایت یزد جزیه قبول کردند و لشکر اسلام با سعید و قثم بن عباس تا سمرقند برفتند» (جعفری، ۱۳۸۴: ۳۲). و بدین ترتیب، تاریخ‌نگاران محلی پروندهٔ یزد پیش از اسلام را می‌بندد؛ اما این امر، بدین معنی نیست که از این پس، اطلاعات دقیق‌تر و روشن‌تری از تاریخ یزد در منابع به دست خواهیم آورد. در واقع، تاریخ یزد در چهار سدهٔ نخست اسلامی نیز وضعی چون تاریخ یزد در روزگار پیش از اسلام دارد و از تمام این دورهٔ طولانی، صرفاً حکایت امارت دو امیر - یکی اموی و دیگری عباسی - را در منابع باز می‌یابیم: امیر اموی، علاء طوفی بود که امارت خود را از عبدالملک بن مروان^۴ یافت و عبدالملک از باب تیمن، عَلم یزید که عبیدالله بن زیاد در جنگ با حسین (ع) به عمر سعد داده بود را با او همراه کرد و علاء در شهر یزد قصری بساخت و باغی مشهور به باغ



علاء»، تا آنکه احمد زمجی، از سرداران ابومسلم خراسانی به یزد آمد و علاء را که از یزد گریخته بود، در دژ ابرندآباد به محاصره گرفت و سرانجام او را بگرفت و به همراه عَلم کذایی بسوزانید و «قصر علاء را بکند و قصر دیگری بنا کرد در یزد که امروز به مردآباد مشهور است» (جعفری، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۳). این بی‌خبری از تاریخ یزد، تا ظهور سلجوقیان در ایران و چیرگی طغرل بر آل کاکویه در سال ۴۴۳ ق. ادامه می‌یابد؛ در این سال، ابومنصور فرامرز پسر علاءالدوله ابوجعفر کالیجار با موافقت طغرل، حکومت یزد می‌یابد و از اصفهان به یزد عزیمت می‌کند، و طغرل «منشور بنوشت که یزد را دارالعباده ابومنصور ساختیم» (جعفری، ۱۳۸۴: ۳۴-۳۵). بدین ترتیب، آل کاکویه یزد شکل می‌گیرد و شهر یزد هم صاحب عنوان ظاهراً جدید «دارالعباده» می‌شود و از این هنگام، یزد کم و بیش به روشنایی تاریخ قدم می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

«یزد» در ایران پیش از اسلام نام ناحیه‌ای از کوره اصطخر- یکی از کوره‌های پنج‌گانه ایالت فارس- بوده است. مرکز و مهم‌ترین شهر ناحیه یزد، «کَته» نام داشته که واژه‌ای ایرانی و به مفهوم آبادی است. شهر کَته در محل تلاقی دو شاهراه مهم ایران یعنی شاهراه فارس به خراسان و شاهراه کرمان به ری قرار داشته و محل آن با بخش تاریخی شهر کنونی یزد- و احتمالاً محله یوزداران یا فهّادان- قابل انطباق است و لذا دیدگاه آن دسته از پژوهشگران که مکان کَته یا شهر مرکزی ناحیه یزد را در جایی غیر از مکان فعلی و شناخته شده آن جستجو می‌کنند، صحیح نیست. در متون جغرافیایی دوره اسلامی تا سده هفتم هجری تمایز میان یزد به مثابه «ناحیه» و کَته به مثابه مرکز این ناحیه و «مدینه [ناحیه] یزد» کاملاً واضح و آشکار است. البته چون در این متون، کَته با عنوان «قصبه» و «حومه» یزد معرفی شده است، برخی محققان معنای متداول این دو واژه در میان فارسی‌زبانان را مدّ نظر قرار داده و دچار برداشت‌هایی غلط در رابطه با نسبت کَته و یزد با یکدیگر شده‌اند؛ غافل از اینکه در فرهنگ جغرافی‌نویسان مسلمان، «قصبه» دلالت بر مرکزیت، و «حومه» دلالت بر مهمّترین و شاخص‌ترین شهر یک ناحیه دارد.

در متون جغرافیایی سده هفتم هجری به بعد خلط یزد و کَته آغاز شده و تدریجاً نام



کنه به فراموشی سپرده شده و «یزد» به جای آن می‌نشیند. در این مرحله، واژه «یزد» بیش از اینکه دلالت بر ناحیهٔ یزد داشته باشد، دلالت بر شهر یزد یا همان کنه سابق دارد. این تحول، در کنار تلاش‌های کاملاً بی‌پایه‌ای که برای انطباق ایزاتیخه و یا ایساتیس مذکور در منابع رومی با شهر یزد صورت گرفت، این دیدگاه نادرست را مطرح نمود که کنه و یزد نام دو شهر مجزا از یکدیگر بوده‌اند. به همین ترتیب، مورخان تواریخ محلی یزد نیز همچون محققان امروزی درگیر موضوع رابطهٔ کنه و یزد با یکدیگر بودند و راه حل آن‌ها هم این بود که کنه را هستهٔ اولیه شهر یزد معرفی نموده و احداث آن را به اسکندر ذوالقرنین نسبت دادند و یزد را نیز نتیجهٔ توسعهٔ کنه توسط یزدگرد اول یا دوم ساسانی معرفی نمودند.

آتچه در رابطه با نخستین برخورد مسلمانان و یزدیان در تواریخ محلی یزد و در قالب واقعهٔ شهدای فهرج آمده نیز بیش از آنکه واقعیت تاریخی داشته باشد، روایتی است از اهالی فهرج برای توجیه قدسیت زیارتگاه موسوم به شهدای فهرج (امامزاده حویطب بن هانی) و چاه چهل دختران، و در واقع تلاشی است برای سازگار نمودن باورها و سنت‌های کهن خود با اسلام و عقاید اسلامی. چنین تلاش‌هایی در سراسر ایران و به‌ویژه در ارتباط با زیارتگاه‌ها، فراوان به چشم می‌آید.



۱- البته یعقوبی در البلدان که متنی جغرافیایی است، یک بار اشاره‌ای نه چندان دقیق به یزد دارد و آن هم زمانی است که «یزد» را به هنگام معرفی سرحد اصفهان، اشتهاً کوره‌ای از کوره‌های فارس («کورهٔ من کور فارس») معرفی می‌کند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۸۷).

۲ راجع به واژهٔ کوره که به معنی شهرستان و بلد است، نگاه کنید به همین مدخل در لغت‌نامهٔ دهخدا.
۳ در متون جغرافیایی، ولایت فارس مشتمل بر پنج کوره به نام‌های اصطخر، اردشیرخَره، دارابگرد، آرجان، شاپور بوده است (برای مثال، نک: اصطخری، ۲۰۰۴: ۹۷). البته مقدسی در احسن التقاسیم، شش کوره برمی‌شمرد و شیراز را که دیگران وابسته به کورهٔ اردشیرخَره معرفی می‌کنند، کوره‌ای مستقل معرفی کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۳۲).

۴ در متن اصلی، المدن الجلیله آمده که به معنی شهرهای بزرگ و مهم است، اما در صورت الارض ابن حوقل، المدن الجلیله ذکر شده که به نظر، صحیح‌تر است.

۵ مقصود تفت است که در متون کهن، قلعه یا قلعه مجوس خوانده شده است.



۶ «و اما کنه فهی حومه یزد فأنها مدینة علی طرف المفازة و لها طیب هواء البریة و صخّته و خصب المدن الجلیلة و لها رساتیق تشتمل علی خصب و رخص و الغالب علی ابنیتها آراج الطین و لها مدینة محصّنة بحصن و للحصن بابان من حدید یسمی احدهما باب ایزد و الآخر باب المسجد لقربه من الجامع و جامعها فی الریض و میاهم من القنیّ الّا نهرا لهم یخرج من ناحیة القلعة من قرب قریة فیها معدن الآنک و هی نزهة جدّا و لها رساتیق عریضة خصبة و هی و رساتیقها کنیرة الثمار یفضل لکثرتها ما یحمل الی اصبهان و غیرها و جبالهم کنیرة الشجر و النبات الّذی یحمل منها الی الآفاق».

۷ نک: اصطخری، ۲۰۰۴، ۱۰۰ که فهرج و کته و میبد و نایین را مدینه‌هایی می‌نامد که همگی دارای منبر و مسجد جامع هستند که این امر، دلالت بر اعتبار و اهمیت آن‌ها دارد که تاکنون نیز کم و بیش ادامه یافته است؛ به استثنای فهرج که دیگر اهمیت سابق را ندارد. از این رو در تواریخ محلّی یزد (از سده نهم هجری به بعد) از آن همچون ده و قریه‌ای وابسته به بلوک مهریجراد یاد می‌شود.

۸ در بسیاری از نسخه‌ها «بان» آمده اما در مواردی نیز انار ذکر شده است (نک: اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۱۷، یادداشت ۱۵).

۹ فرسنگ یا فرسخ، واحد ایرانی مسافت و تقریباً برابر با پنج و نیم کیلومتر است. ۱۰ در متن اصلی بیریقریه آمده است که با بررسی‌های نگارنده با سیوند قابل انطباق است. سیوند نیز بر سر راه شیراز به یزد و از استقرارگاه‌های تجار و بازرگانان بوده است.

۱۱ در متن اصلی «کهمند» آمده است و ابن بلخی نیز آن را «کمهنک» نوشته (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۸۷) که با بررسی‌های نگارنده، احتمالاً همان گمبکان یا گمبکان است که روستایی است از توابع بخش مرکزی شهرستان پاسارگاد و در تقریباً ۸ کیلومتری شرق سعادت‌شهر و در فاصله تقریباً ۶۰ کیلومتری دهبید.

۱۲ قریه جوز در میانه راه دهشیر به قلعه مجوس (= تفت)، احتمالاً همان روستای علی‌آباد پیشکوه است که محصول گردو یا همان جوز آن امروزه نیز شهرت دارد و بخش بزرگ باغ‌های آن را درختان گردو شکل می‌دهند.

۱۳ همان تفت امروزی است.

۱۴ در ترجمه فارسی اصطخری، این مسافت ۸۷ فرسنگ ذکر شده که علت آن این است که پس از انجیره («آبخیزه») مجدداً از انجیره تا کته هم معادل هفت فرسنگ اضافه شده که قطعاً بی‌معنی و زائد است (نک: اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۱۵).

۱۵ منظور بافت تاریخی و کهن شهر یزد کنونی است که حدّ فاصل خیابان‌های سید گل‌سرخ، خیابان فهادان، خیابان قیام و بخش‌هایی از خیابان امام قرار گرفته است.

۱۶ برای مثال، آیتی، ۱۳۱۷: ۲۲-۲۵ معتقد است شهر یزد باستانی - که به زعم او ایستایس نام داشته - در دامنه کوه مهریز واقع بوده است. و همچنین، همه آن پژوهشگران و باستان‌شناسانی که اخیراً با تکیه بر صرفاً سه فصل کاوش و گمانه‌زنی در نقاطی معدود از بافت تاریخی شهر یزد (نک: کاظم‌نژند، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶) و با این استدلال که در این کاوش‌ها هیچ شواهدی از دوره باستان و قرون نخستین اسلامی یافت نشده، اظهار می‌دارند که گنّه یا شهر باستانی یزد در جایی دیگر بوده است.

۱۷ «... ثم الى القلعة خمسة فراسخ رمل، ثم الى مدينة يزد ستة فراسخ، ثم الى أنجيرة ستة فراسخ...» (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۵۱). قابل ذکر است که ابن خردادبه اصولاً در اثر خود نامی از کتّه نمی‌برد.

18- Jean Baptiste Bourguignon d'Anville

۱۹ «... کتّه و هی حومه یزد» (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۵)؛ «... کتّه فهی حومه یزد» (همانجا)؛ «... کتّه حومه یزد» (همان: ۱۲۹)؛ و یا «... مدینه کتّه هی حومه یزد» (همان: ۱۳۰). ابن حوقل نیز به تقلید از اصطخری چنین توصیف و ارتباط میان کتّه و یزد را آورده است (نک: ابن حوقل، ۱۹۳۸: ج ۲/ ۲۸۰ و ۲۸۳).

۲۰ برای نمونه نک: اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۰۰ که می‌نویسد: «... نواحی کوره اصطخر ناحیه یزد و هی اکبر ناحیه منها و بها من المدن کتّه و هی القصبه و میبذ و نائین و الفهرج».

۲۱ «... و من اجل المدن آتی بکوره اصطخر ممّا یلی خراسان کتّه و هی حومه یزد» (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۵).

۲۲ راجع به معنی و مفهوم واژه حومه در زبان عربی مراجعه کنید به وبسایت www.almaany.com

۲۳ مترجم ناشناس مسالک و ممالک اصطخری به زبان فارسی در سده ۵ و ۶ هجری، حومه متن عربی را به حدّ ترجمه می‌کند: «و بهترین شهری در کوره اصطخر سوی خراسان شهری است که آن را کتّه خوانند از حدّ یزد» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۱۰) و به همین ترتیب، «ترشیز از حدود بُشت باشد» (همان: ۱۹۰)

۲۴ ترجمه فارسی: شهری متوسط واقع در میان نیشابور و شیراز و اصفهان، و از اعمال فارس و از کوره اصطخر است و [در واقع] اسم ناحیه‌ای است که به قصبه (یا مرکز) آن، کتّه گفته می‌شود.

۲۵ «... و بزرگترین از اعمال اصطخر ناحیت یزد است. ... میبذ و نائین و فهرج و غیر آن از اعمال یزد است و یزد اسم ناحیت است و نام قصبه آن کتّه است» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۱۰/۲)

۲۶ «دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت // رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم». بعد از حافظ شعرای دیگری نیز به تبعیت از او، تعبیر زندان سکندر را برای شهر یزد به کار برده‌اند (نک: پویا، ۱۳۶۸: ۸۲). مسلم این است که تا قبل از حافظ، در ادبیات ایران نشانی از این تعبیر برای شهر یزد نیست.

۲۷ Katoikia عنوان مهاجرنشین‌های نظامی یونانی-مقدونی است که در پی چیرگی اسکندر بر شاهنشاهی ایران، در گوشه و کنار ایران زمین احداث می‌شدند تا سلطه و سیطره خود بر ایران را تثبیت کنند. طبیعتاً این کلنی یا مهاجرنشین‌ها بر سر راه‌های مهم و در مناطقی که به لحاظ نظامی و طبیعتاً اقتصادی مهم بودند، احداث می‌شدند و گاه برخی که ظرفیت لازم را داشتند، توسعه یافته و با جذب جمعیت بومی، خود به یک شهر تبدیل می‌شدند.

۲۸ همچون آخسیکت (قصبه ناحیه قرغانه)، بیکت (قصبه چاچ)، نوکت، ایزدکت، سمرقند، پَنجکنت یا پَنجکند (= بومجکت) و غیره که همگی در ماوراءالنهر واقع شده‌اند.

۲۹ روستای هرفته که در متون تاریخی فرافتر هم نوشته می‌شود، در شهرستان مهریز واقع است.
۳۰ در تواریخ محلی، بنای دو مهرجرد یا مهریگرد به مهرنگار نسبت داده شده است؛ مهریگرد اصلی همانست که گاه مهریز خوانده می‌شود و مهریگرد دیگر روستاییست وابسته به میبذ. در اینجا مقصود، مهریز است (نک: کاتب، ۲۵۳۷: ۴۱-۴۲).





۳۱ روستایی در شهرستان مهریز.

۳۲ نک: کاتب، ۲۵۳۷: ۲۹-۴۴؛ مستوفی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۳-۲۳.

۳۳ در مورد یزدگرد ائیم با بزه کار، بنگرید به طبری، ۱۳۷۵: ۲/ ۶۰۸-۶۰۹.

۳۴ کاتب نخستین کسی است که کئه را نام ولایت ذکر می‌کند و در واقع جای کئه و یزد را با هم عوض می‌کند، که قطعاً نادرست است.

۳۵ البته جعفری و مستوفی بافقی صرفاً می‌گویند یزدگرد که مسلمانان را در تعقیب خود می‌دید، از راه یزد متوجه خراسان شد، و در واقع هیچ سخنی از اقامت دو ماهه او در یزد- آنچنان که کاتب آورده- نمی‌کنند.

۳۶ امام علی (ع)، خواهری به نام /مَ هانی و خواهرزاده‌ای به نام هانی بن هبیره مخزومی دارند اما تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده، در میان بستگان ایشان شخصی به نام حویطب بن هانی وجود ندارد.

۳۷ طبری مسیر گریز یزدگرد را پس از فتح نهاوند چنین می‌آورد: ری، اصفهان، کرمان، خراسان (طبری، ۵/ ۱۹۹۶-۱۹۹۸) که می‌توان تصوّر کرد که یزدگرد در گذر از اصفهان به کرمان، از فارس هم عبور کرده است. ابن اعثم نیز از گریز یزدگرد از اصفهان به فارس (مشخصاً اصطخر) و از آنجا به کرمان و در نهایت از آنجا به خراسان (مشخصاً مرو) سخن می‌گوید (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ۲/ ۳۱۳-۳۱۷).

۳۸ راجع به راه کرمان به سیستان، بنگرید به لسترچ، ۱۳۷۷، ۳۵۱؛ و راه سیستان به خراسان، نک: همان: ۳۷۶.

۳۹ چهل‌دختران در ایران به اشکال مختلفی همچون غار و چاه و مناره و کوه و غیره دیده می‌شوند.

۴۰ جعفری، مروان حمار می‌نویسد و کاتب، عبدالملک بن مروان.

منابع و مأخذ

- آیتی، عبدالحسین (۱۳۱۷)، تاریخ یزد یا آتشکده یزدان، یزد: چاپخانه گلبهار یزد.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۴۰۹ق)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، مجلد ۳ و ۴، بیروت: دارالفکر.
- ابن اعثم الکوفی، ابومحمد احمد (۱۴۱۱ق./ ۱۹۹۱م)، الفتوح، مجلد ۲، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
- ابن بلخی (۱۳۷۴)، فارسنامه، بر مبنای چاپ گی لسترنج و رینولد نیکلسون، با توضیحات و حواشی منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- ابن حوقل (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض)، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۸م)، صورة الارض، بیروت: دار صادر، افست لیدن.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۸۸۹م)، المسالك والممالک، بیروت: دار صادر، افست لیدن.
- ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد (۱۳۷۴)، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد ۷، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، مسالك و ممالک، ترجمه مترجم ناشناس از عربی به فارسی، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ----- (۲۰۰۴م)، مسالك الممالک، بیروت: دار صادر، افست لیدن.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۳)، تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۳-۱۳۷۲)، «فلفل رو سیاه راه نورد (قدمی کوتاه در راه بلند ادویه- جاده فلفل)»، کلک، شماره‌های ۴۷-۵۶.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- پویا، سید عبدالعظیم (۱۳۶۸)، زندان سکندر از نگاهی دیگر، یزد: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان یزد.
- ----- (۱۳۸۰)، «بازشناسی نام و نام‌گذاری تفت»، فرهنگ یزد، شماره ۱۲ و ۱۳: ۶۳-۶۸.
- تشکری بافقی، علی‌اکبر (۱۳۹۲)، یزد عصر صفوی، یزد: انتشارات اندیشمندان یزد.





- _____ (۱۳۷۷)، یزد در مشروطیت؛ از ورود اندیشه نوین تا کودتای سید ضیاءالدین طباطبایی (۱۲۹۹-۱۲۸۵ش)، تهران: مرکز یزدشناسی.
- _____ (۲۰۲۰)، **تاریخ اجتماعی زرتشتیان یزد**، جلد اول، کالیفرنیا: دانشگاه کالیفرنیا در ارواین (UCI)، مرکز مطالعات ایرانی جردن (Jordan Center for Persian Studies).
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۸۴)، **تاریخ یزد**، تصحیح ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۵)، **جغرافیای حافظ ابرو**، به تصحیح صادق سجادی، جلد ۲، تهران: میراث مکتوب.
- حموی بغدادی، یاقوت (۱۹۹۵م)، **معجم البلدان**، مجلد ۱ و ۴ و ۵، بیروت: دار صادر.
- سرداری زارچی، علیرضا (۱۳۸۷)، **بررسی باستان‌شناختی دشت هرفته مهریز**، یزد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد.
- سیاهپوش، محمدتقی (۱۳۵۲)، **پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران**، تهران: ابن سینا.
- شهزادی، دینیار (۱۳۷۴)، **گزارش اجمالی از سابقه تاریخی و حفاری‌های باستان‌شناسی مجموعه شهدای فهرج یزد**، یزد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۲، تهران: اساطیر.
- طرب نایینی، محمد جعفر بن محمد حسین (۱۳۵۳)، **جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری، زندی و عصر سلطنت فتحعلی شاه)**، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- قبادیان، عطاءالله (۱۳۶۱)، **سیمای طبیعی استان یزد در ارتباط با مسائل کویری**، یزد: استانداری.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳)، **آثار البلاد و اخبار العباد**، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- کاتب، احمد بن حسین بن علی (۲۵۳۷ شاهنشاهی)، **تاریخ جدید یزد**، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- کاظم‌نژند، ابراهیم (۱۳۸۴)، **گزارش فصل اول کاوش و گمانه‌زنی بافت تاریخی شهر یزد**، یزد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد.
- _____ (۱۳۸۵)، **گزارش فصل دوم کاوش و گمانه‌زنی بافت تاریخی شهر یزد**، یزد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد.



- (۱۳۸۶)، گزارش فصل سوم کاوش و گمانه‌زنی بافت تاریخی شهر یزد، یزد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد.
- لسترینج، گی (۱۳۷۷)، **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مرتضایی، محمد و فضل‌الله میردهقان اشکذری (۱۳۹۳)، «بازنگری در جایگاه شهر یزد در دوران صدر اسلام با تکیه بر اسناد مکتوب و داده‌های باستان‌شناسی»، **پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران**، شماره ۶: ۱۵۹-۱۷۴.
- مستوفی‌بافقی، محمدمفید بن محمود (۱۳۸۵)، **جامع مفیدی**، به کوشش ایرج افشار، ۳ جلد، تهران: اساطیر.
- مسرت، حسین (۱۳۷۶)، **یزد، یادگار تاریخ**، یزد: انجمن کتابخانه‌های عمومی استان یزد.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱)، **احسن التّقسیم فی معرفة الاقالیم**، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- میردهقان اشکذری، سید فضل‌الله (۱۳۸۷)، **گزارش بررسی و شناسایی مقدماتی منطقه اشکذر و دهستان رستاق**، یزد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد.
- **هفت کشور یا صور الاقالیم** (۱۳۵۳)، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۴۲۲ ق.)، **البلدان**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- (۱۳۷۱)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- Christensen, Peter (1993); *The decline of Iranshahr (irrigation and environments in the history of the Middle East, 500 B.C. to A.D. 1500)*, Translated from Danish by Steven Sampson,
- Leriche, P. (1985); "Alexandria", *Encyclopædia Iranica*, 1(8): 830-831.
- Markwart, Josef (1895); "Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān," *ZDMG* 49: 628-72.
- Pliny the Elder (1855); *The Natural History*, Translated by John Bostock and Henry Thomas Riley, London: Taylor & Francis, Ltd.
- Ptolemy, Claudius (1932); *The Geographia*, Translated and Edited by Edward Luther Stevenson, New York.
- Schmitt, Rüdiger (1991); "Choara", *Iranica*, Fasc, 5: 495-496.



۵۴

سال اول، شماره ۴
زمستان ۱۳۹۸

جستاری در نقد باورها و دیدگاه‌های معمول درباره جغرافیای تاریخی و ...



On the Critique of Common Beliefs and Views on the Historical Geography and History of Yazd up to the Fifth Century AH

Ali Yazdani rad

Abstract

It is difficult to deal with the historical geography and history of Yazd from the pre-Islamic times up to the rise of the Kakuyids in 446 AH; because very few historical reports of Yazd can be found in the sources at this time. This fact, along with the lack of archaeological data, has led to a lack of clear understanding of the history of Yazd at this time. Scholars and Yazdologists and archaeologists have been content with repeating the few reports, or based on them have developed views that in some cases lack the necessary accuracy. This study which is a descriptive-analytical research based on the library method, tries to review the common ideas and views about the history of Yazd (such as the older name and position of Yazd city and its connection with Isatis and Katha, the founder of Yazd city and the story of Alexander prison, and how Islam entered Yazd as well as the story of the martyrs of Fahraj) by re-reading the sources. The results of this study show that some of the views expressed about the name and initial position of Yazd, are inaccurate and come from a misunderstanding of existing historical reports. Moreover, some of the existing reports about Yazd are only written folk tales and not an accurate historical account.

Key words: Yazd, Isatis, Katha, Alexander Prison, Fahraj Martyrs